

بنیاد فرهنگی کهزاد

این نوشته جالب که سخنرانی یک دانشمند را در افغانستان نشان میدهد از طرف این بنیاد به خوانندگان گرامی تقدیم میگردد.

از علامه کهزاد اثر دیگری نیز در مورد سرخ کوتل بنام «آتشکده سرخ کوتل در کوشانشهر» به نشر رسیده که نصف آن نوشته کهزاد و نصف دیگر آن ترجمه مقاله موسیو شلوم برژه میباشد. امید این نوشته با آن مغالطه نشود.

معلومات این نوشته وقتی ترتیب شده که هنوز مطالعات باستان شناسی سرخ کوتل به اتمام نرسیده بود. بنابراین ممکن بعضی معلومات آن بعد از تکمیل مطالعات و تحقیقات بیشتر تغییر نموده باشد.

بهر حال امید است خوانندگان ارجمند از آن استفاده نمایند.

داکتر فریار کهزاد
بنیاد فرهنگی کهزاد
پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنياد فرهنگي كهزاد

سرخ کوتل
و
تاريخ قديم افغانستان

سخنران: موسيو دانييل شلوم برژه

ترجمه: احمد علي كهزاد

حفريات سرخ کوتل و تاريخ قديم افغانستان

بنیاد فرهنگی کهزاد

احمد علی کهزاد

موسیو «دانیل شلوم برژه» خاورشناس و مدیر هیئت باستان شناسی فرانسه در افغانستان، عضو اکادمی حفظ آثار و متون ادبی و استاد باستان شناسی شرقی در دانشگاه اشتراسبورگ ساعت 5 عصر روز دوشنبه 10 اسد تحت عنوان: "حفريات سرخ کوتل و تاريخ قديم افغانستان" سخنرانی بسیار جالبی در تالار «پوهنی ننداری» بعمل آورد. چون کنفرانس مذکور به تاريخ قديم افغانستان ارتباط خاصی دارد و موقف تاریخی کشور ما را در زمینه های سیاسی، ادبی، هنری و فرهنگی با دلایل متین علمی در طی دو سه قرن اول عهد مسیح تثبیت میکند، ریاست انجمن تاریخ ترجمه فارسی آنرا که از طرف رئیس این موسسه بعمل آمده است در مجله آریانا به نظر خوانندگان گرامی میرساند.

انجمن تاریخ

حصه اول: تاريخ قديم افغانستان

عنوان کنفرانس را «حفريات سرخ کوتل و تاريخ قديم افغانستان» قرار داده ام. آیا تاريخ افغانستان عبارت از چیست؟ این تاريخ، دوره های پیش از ظهور اسلام را در بر میگیرد. ظهور اسلام خط فاصلی است معین. اگر بگویم که وصول اسلام در تاريخ افغانستان مهمترین واقعه ایست که از مبادی واقعات تاریخی ببعدها میانه آمده است، مبالغه نخواهد بود. تاريخ افغانستان به دو دوره بزرگ، فقط به دو دوره بزرگ تقسیم میشود. دوره پیش از اسلام و دوره اسلامی.

تاریخ افغانستان بعد از انتشار اسلام روشن است و خطوط اساسی آنرا به کمال وضاحت ترسیم میتوانیم: تاریخ سیاسی و نظامی، تاریخ مذهبی، تاریخ السنه، تاریخ فرهنگ و ثقافت. (تاریخ سیاسی و نظامی ساده است، تاریخ مذهبی هم ساده است). افغانستان در ذیل امپراتوری اسلام شامل بود. افغانستان در ذیل امپراتوری خلفا که پایتخت آن بغداد بود، جایگاهی داشت. تاریخ افغانستان در بین دوره با داشتن صیغه توسعه فتوحات اسلامی از نبرد دلیرانه و مقاومت شدید ملی هم حکایت میکند. با انتشار اسلام بصورت تدریجی، به تدریج ادیان سابقه از میان رفت. تاریخ افغانستان در طی قرن های اولیه هجری، تاریخ فتوحات اسلام است که مراتب آن بطی و آهسته عملی شده است.

با وجودیکه تاریخ السنه افغانستان در دوره اسلامی پهلوهای مختلف دارد، باز هم بسیار روشن است.

دو زبان بزرگ که هر کدام دارای ادبیات و فرهنگ عالی میباشند، یعنی زبان های عربی و فارسی پهلو به پهلو جلب نظر میکنند. این زبان ها «سوپرناسیونال» هستند. یعنی ساحه تکلم آنها از ثغور ملی شان وسیعتر میباشد. در بین زبان ها البیرونی و دقیقی و فردوسی آثاری دارند. اینها فرزندان کشور و اهل خراسان بودند. البیرونی که در دربار غزنویان میزیست به هر دو زبان آثار دارد و دقیقی و فردوسی موحد زبان ادبی فارسی محسوب میشوند و ایشان در عین زمان به افغانستان آینده و ایران آینده متعلق هستند.

در کنار این زبان ها، زبان های خاصه کشور مشاهده میشوند که در میان آنها زبان خاصه افغانستان، زبان افغان ها یا زبان پشتو است. این سه زبان، یعنی عربی، فارسی و پشتو هر کدام بجای خود معروف و هر کدام بجای خود دارای آثار ادبی زیادی میباشند.

در تاریخ فرهنگی این دوره، طبیعی اسلام سهمی بزرگ دارد که تاثیر آن در تمام مراتب حیات اجتماعی مشهود است. از طرف دیگر مدنیت قدیم مملکت که آنهم بذات خود اهمیت بسیار دارد، وارد میباشد و وجود این دو عوامل صیغه فرهنگی را پهلوهای مختلف داده و کم کم عوامل دوگانه بهم مخلوط شده و از آن مدنیت نوینی به میان آمده است که هنوز هم امروز در مملکت حکمفرماست.

از آغاز انتشار اسلام به این طرف همه پهلوهای تاریخ افغانستان روشن است اما پیش از آن چطور است؟ حتی دیروز میتوانستم بگویم که همه، یا تقریباً همه، در تاریکی بود.

در تاریخ سیاسی فقط یک سنه بصورت یقینی تشخیص شده میتوانست و آن عبارت از سال 330 ق.م. بود که با اسکند ارتباط دارد و بعد از آن مختصر معلومات ما عبارت بود از: تسلط یونانیان بر باختر، فتوحات یونانی ها از ورای هندوکش به هندوستان، امواج پی در پی هجوم اوران: اسکائی، کوشانی، یفتلی و فتوحات مجدد ساسانی. اگر

خواسته باشید تاریخ صحیح این واقعات را از من بپرسید، بشما خواهم گفت که از آن بی اطلاع هستم ولی اگر خواسته باشید روی نقشه وسعت این سلطنت های یونانی و دولت های اسکائی و امپراتوی کوشانی را نشان بدهم، باید بشما بگویم که بصورت بسیار، بسیار تقریبی از عهده این کار برآمده میتوانم.

تاریخ مذهبی بیشتر تاریخ آئین بودائی را در برمیگیرد و این آئین که اصلاً صورت فلسفه ئی بخود داشت، از هند وارد شد و آهسته آهسته شکل دینی بخود گرفت. سوالی بخاطر میگذرد که چه وقت آئین بودائی در افغانستان مستقر شده است؟ اگر چند سال پیش این سوال به میان می آمد، میگفتم در آغاز عهد مسیح. ولی ملتفت باید بود که در سال 1958 آقای عبدالباری آشنا، مدیر لیسه احمد شاه بابا، وجود سنگ نبشته ئی را در مجاورت قندهار به مقامات افغانی اطلاع داد. از آقای عبدالباری آشنا سپاسگزارم که موفق به کشفی شده و احتمالاً سند مهمی را از نابود شدن نجات داده است. این کتیبه که به دو زبان نوشته شده متعلق به امپراتور آشوکا است که قوانین اخلاقی و آئین بودائی را در سال 250 ق.م. اعلام میدارد. این مثال به شما میزان تخمین ها و احتمالات نظریات ما را نشان میدهد و به شما باید بگویم که غالباً به خطر اشتباه چندین قرنه مواجه هستیم.

انتشار آئین بودائی در افغانستان واقعه مهم تاریخ مذهبی مملکت پیش از اسلام محسوب شده میتواند. آئین بودائی همه جا نشانی از خود باقی گذاشته (استوپه ها و خرابه های معابد و غیره). راجع به مراتب و چگونگی انتشار آئین مذکور باز چیزی گفته نمیتوانیم و معلوماتی نداریم. البته در مقابل آئین بودائی در افغانستان: مذاهب قدیم کشور، مذاهب هندوئی، ارباب انواع یونانی و غیره وجود داشت. آیا آئین بودائی مذاهب مذکور را از بین برد؟ یا مذاهب مذکور به حال خود باقی ماندند؟ باز چیزی گفته نمیتوانیم و معلوماتی نداریم.

بالاخره تاریخ السنه بیشتر از سائر تاریخ ها پهلوهای مختلفه داشته و از همه آنها تاریک تر است. مشابه به وضعی که تازه شرح دادیم، چندین زبان وارده را در مقابل خود ملاحظه میکنیم، مانند: آرامی، یونانی، یک پراکریت هندی. هر کدام از این زبانها رسم الخط و شکل تحریر مخصوصی بخود داشت. این زبان ها با زبان یا زبان های خود کشور در حال رقابت بودند. اما از این زبان ها تقریباً متنی در دست نیست. از زبان آرامی و یونانی فقط یک سند، آنهم از سال 1958 به اینطرف در دست است که عبارت از کتیبه معروف قندهار میباشد. از زبان های هندی متون بسیار کوچکی روی بعضی هیكل تراشی ها دیده شده ولی از زبان های خود مملکت تا حال چیزی در دست نداشتیم به استثنای چند کلمه مجزی روی مسکوکات.

در زمینه تاریخ فرهنگی اسناد ما فراوان است. آثار گریکوبودیک از صدها تجاوز کرد، ولی باز هم تاریخ این آثار مجهول است و هنوز مسئله مبدأ هنر یونانو-بودائی در پرده اسرار باقی مانده است. خلاصه به شرحی که گذشت تاریخ افغانستان از آغاز اسلام به بعد روشن، مرتب و پیوسته است ولی تاریخ پیش از اسلام مملکت پارچه پارچه و متشتت جلوه میکند یا جلوه نمیکرد. مقصد کاوش ها و حفاریات باستانشناسان

همین است تا باشد روشنی‌ئی در این تاریکی‌ها افکنده شود. آیا با حفریات سرخ کوتل به چنین هدفی نایل شده ایم؟ این موضوعی است که اینک به شرح آن میپردازیم.

حصه دوم: حصار سرخ کوتل

سرخ کوتل عبارت از چیست؟ کوتلی است که یک تپه تقریباً مجزی را به یکی از رشته‌های جبال هندوکش وصل میکند. این کوتل برای عبور و مرور لاری‌ها دشوار گذار بود. در 1950 آقای محمد اسمعیل خان نایب الحکومه آنوقت ولایت قطغن سرک جدیدی کشید و در نتیجه سنگ‌های نوشته‌دار کشف شد.

روزی از آقای سرور ناشر، رئیس شرکت پنبه مکتوبی گرفتیم که در جوف آن عکس‌هایی از سنگ‌های نوشته‌دار سرخ کوتل فرستاده بود. از ایشان همانطور که از آقای آشنا تشکر کردم، سپاسگزارم. چون چنین اسنادی در نوع خود بار اول از خاک‌های افغانی کشف شده بود، از محل انکشاف دیدن کردیم.

در پای تپه هیچ چیزی دیده نشد. در بالای تپه: حصه مرکزی تپه، محوطه داخلی، محوطه خارجی آثار و شواهد معماری و پارچه‌های بزرگ هیكل تراشی به ملاحظه رسید. فوری (در ماه دسامبر 1951) تصمیم به حفریات گرفته شد و اولین کاوش (در اپریل 1952) صورت گرفت.

کاوش در برجستگی مرکزی در 1952 شروع شد و 2 ماه بعد کاوش معبد آغاز یافت. در اینجا اطاق بزرگ مربع، صفه برجسته، پایه‌های و دهلیز به ملاحظه رسید. به نحوی که پلان عمارت از نظر معماری از تمام آبدات افغانستان قدیم (بودائی) فرق داشت.

حفریات در حیاط معبد در سال‌های 1953-54 جریان داشت. محوطه یا حویلی بزرگ، استحکام خارجی حصار، برج‌ها، دروازه‌های تنگ (اگورا) یا میدانی (میدانی شهری ایتالوی) در داخل بنا، ستون پایه‌ها، سردروازه بزرگ، گردشگاه سرباز و پلان عمارت ترتیب شد و حدود شرقی پیدا نشد. دیوار تا نیمه نشیب که آیا این دیوار حد شرقی و ضلع چهارم محوطه است؟ نی بلکه صفه ایست که در وسط آن قطار پته‌های زینه کشیده شده است. پایان‌تر: صفه دوم قطار دوم پته‌ها، پایان‌تر: صفه سوم، قطار سوم، آیا صفه سوم حد نهائی محوطه را تشکیل می‌کرد؟ آنگاه چنین فکر می‌کردیم ولی اشتباه نموده بودیم.

در طی کاوش‌های سال‌های 1956-57 پایان‌تر از سطح سرک عام که از پای تپه می‌گذرد، صفه چهارم و قطار چهارم پته‌های زینه (11 پته) کشف شد. چون به پای تپه واصل شده بودیم چنین فکر می‌کردیم که آبدیها در اینجا به آخر رسیده (به سنگ فرشی رسیده بودیم که از آن به ظاهر پایان رفتن امکان نداشت) معذالک بار دیگر

باید اعتراف کنیم که هنوز به آخر این آبدۀ نرسیده ایم. سنگ فرش، حد آخر آبادی نبود. در اثر کاوش در سنگ فرش ها جوئی کشف شد و پایان تر از آن باز پته های زینه پدیدار شد که قطار پنجم یا صفۀ زینه بزرگ را تشکیل میداد.

حالا بهتر است به نتایج هشت ساله حفریات نظر عمومی بیندازیم. اگر بعد از دو سال اول حفریات از من میپرسیدید که سرخ کوتل عبارت از چیست؟ به شما میگفتم اساساً یک مجموعه بزرگ معماری، یک معبد بزرگ روی فرق یک تپه.

سپس 6 سال گذشت تا از پته های زینه به تدریج فرود آمدیم یا به عبارت دیگر در طی 6 سال از فرق تپه به روی جلگه (و حتی از آن پایان تر در ته چاه) پایان شدیم. حالا میخواهم بگویم که سرخ کوتل آبادی روی تپه ئی نیست بلکه تپه ایست که اراده یک پادشاه بزرگ آنرا به آبدۀ عظیمی تغییر شکل داده است.

آبادکنندگان سرخ کوتل زحمت عظیم کشیده اند. فرق تپه از روی جلگه 48 متر ارتفاع دارد. بین بلندترین نقطه معبد و عمیقترین نقطه چاه 63 متر تفاوت است. دامنه نشیب تپه به حال طبیعی خود مساعد برای تعمیر چهار صفا و چهار دندانۀ بزرگ نبود و این امر در اثر یک سلسله کارهای دامنه دار و بزرگ صورت گرفت. از این نحو که برای هر صفا خود تپه را از عقب تراشیده و مقابل آن از خشت دیوار اتکا ساخته و از خاک های حاصل شدۀ تراش تپه خالیگاه های آنرا پر کرده اند.

معبد در اصل خود باید در حدود 15 متر و دیوار های حصار و برج های آن در حدود 10 متر بلندی داشته ولی حتی در جاهائی که بسیار خوب محافظه شده ارتفاع دیوارها از 3-4 متر تجاوز نمیکند. بنابراین باید به قوه تفکر و تخمین این مجموعه بزرگ آبادی ها را که در آن معبد، حویلی محاط با ستون پایه ها، باره و بروج فوق العاده مستحکم و غیره شامل بود، تجدید نمائیم. با تجدید خاطر آبدۀ بزرگی در نظر ما مجسم میشود و صورت استثنائی عظمت جهات و اصل مفکوره بنا حکم میکند تا آنرا بنای شاهانه بخوانیم.

تا اینجا هر چه گفتم بنا را به شما شرح دادم، خواهید گفت از اینجا چه پیدا کرده اید؟ در بالا یک مجموعه پارچه های هیکل تراشی روی نشیب دامنه تپه و دیگر هیچ، در پایان تپه سنگ نبشته ها. پس آثار پیدا شده چندان زیاد نیست ولی با محدودیت کمیت، کیفیت آن فوق العاده مهم است. آثاریکه بدست ما آمده کاملاً نو و بینهایت در خور توجه است.

حالا که گزارش مراتب حفریات را بعرض تان رسانیدم، میخواهم با در نظر گرفتن وضع معماری و آثار مکشوفه چگونگی آنرا خاطر نشان سازیم. پیش از همه ملاحظه ئی داریم: حفریات به پایان نرسیده، در پای تپه یک سلسله مسایل مهمی قابل غور و تحقیق است که در طی حفریات خزان امسال و حفریات سال آینده بدان رسیدگی خواهد شد. معذالک همین الان هم یک سلسله معلومات بزرگی آورده ایم که اینک به شرح آن میپردازیم.

حصه سوم: آنچه حفريات سرخ کوتل به ما میآموزاند

- الف - در تاریخ سیاسی و مذهبی که آنها را از هم جدا نمیکنیم و سخت بهم مخلوط اند.
- ب - در تاریخ السنه
- ج - در تاریخ فرهنگی.

الف: تاریخ سیاسی و مذهبی

آیا بانی و مؤسس معبد کیست؟ کنیشکا. در اثر کاوش های اولیه چنین امری را (از روی سکه ها) حدس زده بودیم. صورت حدس ما را کتیبه ها تأیید کرد. کنیشکا کیست؟ بزرگترین امپراتور کوشان مربوط به قرن دوم مسیحی (سنه دقیق مجهول است). اگر به کتاب های خود مراجعه کنیم اساساً وی را به صفات آتی می یابیم: یک پادشاه بزرگ هند، یک پادشاه بزرگ بودائی. البته این حرف ها غلط نیست. اگر به کتابهای خود بیشتر دقت بکنیم، خواهیم دید که این پادشاه هند اصلاً از آسیای مرکزی آمده و این پادشاه بزرگ بودائی به مجموعه خدایان احترام میگذاشت. اگر بودائی بوده پیرو خدایان دیگر هم بوده. این دو پهلوی شخصیت کنیشکا، یعنی پادشاه و آدم جلگه های خاک های حوزه اکسوس و پیرو تمام خدایان. هر دو پهلوی شخصیت او را می شناخیم ولی کتاب های ما چیز زیادی درین موارد نمیگفت. سوال این است که تا حال هر چه اسنادی پیرامون کنیشکا داشتیم، مبدأ اش بیشتر هندی و بودائی بود. روی مبادی هندی کنیشکا بانی شهر پشاور بوده که در شمار یکی از پایتخت های وی می آمد و هیکل کنیشکا (چنان هیکل که وی را تجسم میدهد) در ماتورا کشف شده (اینجا پایتخت دیگر وی بود).

از روی مبادی بودائی: کنیشکا از خلال ادبیات بودائی بنیانگذار یک عده زیاد استوپه ها (جعبه مخصوص پشاور) و معابد معلوم میشود و بشکل اعلی یک شهریار بودائی مذهب جلوه میکند.

تا حال کدام سکه کنیشکا ضرب بکترین (باختر) در دست نبود، اینک بار اول یک عدد آن به میان آمده و موضوع بینهایت مهم است زیرا در اثر وجود آن با سر انگشتان خود به یک حقیقت بزرگی تماس میتوانیم که عبارت از قدرت کوشانیان است که در آسیای مرکزی ظهور کرده و دامنه آن به خاک هند منبسط شده است. این عظمت مخصوصاً در عصر سلطنت کنیشکا شکل قدرت اداری مهمی داشت که در هر دو طرفه خاک های هندوکش یکسان نافذ بود. نظیر آنرا بعدتر در عصر محمود غزنوی و از آن بعدتر در زمان بابر مغلی مشاهده میکنیم. مرکز این قدرت در افغانستان امروزی بود و حدود این قدرت به مراتب از خاک های امروزه افغانستان وسعت یافته بود. درست است که کنیشکا پایتخت هائی در خاک هند در پشاور و در

ماتورا داشت، در خاک های باختر هم دارای پایتخت هائی بود که در بلخ (باکتر) وجود آن احتمالی و در سرخ کوتل به اثبات قطعی رسیده است.

تا حال راجع به کنیشکا متون بودائی در دست داشتیم که از خلال آن شاه به قیافه افسانوی جلوه میکرد. اینک این شخصیت بزرگ تاریخ آسیای مرکزی پرده های افسانه و داستان را عقب زده و روی صحنه تاریخ طوری پیش میآید که آبدات و کتیبه های خود وی و یا از جانشینان نزدیک وی را میبینیم و بدان تماس میکنیم. متون این سنگ نبشته ها مطالب مذهبی بودائی نیست بلکه اسناد محقق تاریخی میباشند. در این آبدات و در این کتیبه ها کوچکترین اثری از آئین بودائی دیده نمیشود.

در میان مسکوکات کنیشکا آنکه صورت بودا دارد، بسیار کمیاب است و صور مجموعه خدایان بیشتر در آنها بنظر میخورد. شواهد سرخ کوتل به این مفکوره همآهنگ است که دیانت بودائی در میان ادیان رسمی عصر کنیشکا چندان اهمیتی نداشت.

سرخ کوتل کدام معبد بودائی نیست و مسئله به اثبات رسیده. حالا انتظار دارید بدانید نام خداوندگاری که اینجا پرستش میشد چه بوده؟ این سوال بغرنج از سال 1952 به اینطرف مرا مشغول ساخته و فشار میدهد.

برای اینکه جوابی فراهم کنیم به بقایای هیکل تراشی سنگی و سپس به اختصاصات سبک معماری مراجعه میکنیم. مجسمه ها شخصی را ملبس به لباس های آسیای مرکزی نشان میدهد. این عین همان شخصی است که هیکل او از مقام «ماتورا» هم کشف شده. این شخص به (شهادت کتیبه) عبارت از کنیشکا است. کلاه شهزادگان کوشانی قابل ملاحظه است. این مجسمه ها احتمالاً شاهان را نشان میدهد نه خدایان را.

طاق های مجسمه های راهیان: در هر طاقی دو یا سه هیکل بزرگ وجود داشت. این مجسمه ها همه کاملاً یا تقریباً از بین رفته و خراب شده اند. اگر این ها هیکل خدایان باشند، احتمالاً همان خدایانی خواهند بود که مسکوکات به ما معرفی کرده اند. چطور آنها را باید از هم تمیز کرد؟ میتوان اینجا را پانته لئون یا معبد خدایان خواند؟

کتیبه معروف کنیشکا اولین آبدۀ زبان کوشان ها است. چون هنوز فقط برخی از اجزای مجزای آن خوانده و فهمیده شده، ترجمه کامل و مسلسل آنرا هنوز داده نمیتوانیم ولی یک چیز ثابت است که نام هیچ خدائی از خدایان کنیشکا در آن برده نشده. پلان معبد: دهلیز طواف، کرسی بنا، وضع مرکزی، عظمت اضلاع و جهات زینۀ ئی که قاعده مجسمه یا دسته مجسمه ها را پنهان کرده، نظر فرضی اجاق آتش قایم است.

کشف معبد یا عبادتگاه الحاقی: معبد یا عبادتگاه E با اینکه پلان هر دو معبد A و B یکی نیست، شباهت بهم دارند. دهلیز در سه سمت موجود است و توده خشت در مرکز از اجاق آتشگاه نمایندگی میکند و جای آتش سوزی و خاکستر ها هنوز دیده نشد. پس

معبد B عبارت از یک آتشگاه است. از روی این سکه حتماً ثابت شده نمیتواند که معبد A و عبادتگاه های ملحقه آن هم به آتشگاهی تعلق داشته باشند.

هنوز هم امروز دین آتش پرستی وجود دارد و پیروان آن در ایران و هند زندگانی دارند. به مجردیکه اخبار کشف سرخ کوتل اعلام شد، مکاتیبی از پارسی ها دریافت کردم. تصور کرده بودند که آتشکده های زردشتی را کشف کرده ایم، حال آنکه به این نظریه نبودم و موضوع را به اطلاع ایشان رسانیدم. خدایان کنیشکا بر ما معلوم اند. در آن میان خداوندان یونانی، ایرانی و هندی وجود داشتند. هیچ کدام ارتباط خاصی به آئین زردشتی نداشتند. اهورامزدا در مسکوکات کنیشکا دیده نشده است.

خداوندگار آتش سرخ کوتل به عقیده من خود کنیشکا است. برای مردمان امروز جهان فهمیدن چنین مطلبی خالی از اشکال نیست. در روزگاران باستان چنین مرسوم بود که انسانی بجای خدا قبول میشد و وی را می پرستیدند. این امر مخصوصاً در مورد پادشاهان خاندان سلوسی مشهود است.

سرخ کوتل آبدۀ ایست مخصوص پرستش مقام شاهی پادشاهان بزرگ کوشانی. دلایلی که این نظریه را تائید میکنند متعدد و مختلف اند. اینجا فقط یکی از دلایل را متذکر میشویم: در کتیبه معبد به کمال سادگی: "معبد کنیشکای فاتح (غازی)" خوانده شده است. این وجه سیاست مذهبی کنیشکا تازه آشکار شده است. برخلاف افسانه ها کنیشکا پیش از این پیرو سرسخت بودائی به نظر نمیخورد و پیش از این طوریکه مسکوکات نشان میدهند وی را فقط پیرو مجموعه خدایان شناخته نمیتوانیم بلکه بالاتر از همه او خود موجد و مؤسس یک آئین سیاسی است. آئینی که خود وی را به مقام الوهیت در آورده بود. کنیشکا به اساس یک مفکوره سیاسی به خویش مقام الوهیت داد تا عظمت قدرت شخصی و قدرت سلطنتی دودمان خود را در نظر اتباع خود استحکام بخشیده باشد.

ب: تاریخ السنه

سنگ نبشته بزرگ، پارچه های مختلفه (اقلاً دو متن): کتیبه بزرگ را علی العجاله فقط پارچه پارچه ترجمه میتوانیم، با اینکه هنوز تمام کتیبه فهمیده نشده اهمیت آن بینهایت بزرگ است زیرا در صحنه ئی که هنوز تاریکی داشت روشنی می اندازد و نظر ما را بر ساحه شرقی زبان های خانواده ارانی وسعت میدهد و بر ساحه وسعت نظر ما به دو صورت مختلف می افزاید، یکی بصورت عمودی از نظر بسط زبان در مرور و گذشت قرون و دیگر افقی از نظر رابطه و خویشاوندی با زبان های دیگر همین خانواده در یک عصر معین.

اینجا باید به موقف خانواده زبان ها در ساحه غربی آن اشاره بکنیم و اینجا موقف السنه به نظر میخورد: ایرانی قدیم یا پارسی باستان که زبان گات ها از آن نمایندگی میکند و چندان به سهولت فهمیده نمیشود. ایرانی متوسط یا پهلوی (از قرن سوم تا

ظهور اسلام)، ایرانی جدید یا فارسی (از قرن دهم تا امروز). مهد اصلی این زبان سرزمین خراسان بود.

در ساحه شرقی زبان های خانواده ارانی موقف سه گانه السنه قرار آتی است: شکل قدیمی: زبان اوستائی (زبان زردشت)، شکل متوسط: زبان سغدی و شکل جدید زبان افغانی یا پشتو.^[1]

اوستائی زبان خاکهای حوزه اکسوس است، سغدی حتماً در خاک های ماورالنهر حرف زده میشد. در نفس افغانستان چیزی در دست نداشتیم تا اینکه در قرن شانزدهم مسیحی آثار قلمی و ادبی زبان پشتو آشکار شد. از زبان های قدیمه افغانستان هنوز خبری در بین نبود جزء بعضی کلمه ها و نام ها و عنوان ها که یا روی مسکوکات کوشانی خوانده میشد و یا با نوشته های البیرونی به ما رسیده بود.

شواهد سرخ کوتل وضعی را که شرح دادیم تغییر داد و اسناد بسیار مهمی مربوط به وضع متوسط زبان در دسترس ما گذاشت و زبان باختری به عوض زبان سغدی که جایگاه آن در ماورالنهر بوده در داخل خاک افغانستان پدیدار شد. بدین ترتیب تاریخ مطالعات زبانهای افغانستان بعد از پن با سنگ نبشته های سرخ کوتل از قرن دوم مسیحی آغاز خواهد شد.

آیا این زبان افغانستان را که در عصر کوشانی معمول بوده به چه نامی یاد میتوانیم؟ درین باره بین دانشمندان عجالتاً اختلاف نظر موجود است و به عقیده من نظریه مستر «هنینگ» از همه معقولتر است و آنرا باید زبان «باختری» بخوانیم.

اهمیت این زبان باختری درین است که به کمک آن امروز و مخصوصاً در آینده زبان های معاصر افغانستان را بهتر خواهیم فهمید و مخصوصاً وجهه تسمیه اسماً بهتر فهمیده خواهد شد. (طور مثال بغلان = بغلانگو). هکذا از نظر مقایسه افقی با زبان های ارانی متوسط هم عمر خود یعنی زبان هائی که در حوالی 1500 سال قبل حف زده میشد از قبیل سغدی، خوارزمی و پارتی کمک زیاد خواهد کرد.

زبان باختری زبانی بوده فوق العاده متین و بسیار غنی قراریکه از اشارات البیرونی و زوار چینی بر می آید، زبان باختری که کوشان ها بدان حرف میزدند یک زبان ادبی بزرگ فوق العاده مهمی بوده است.

زبان های قدیم خویشاوند آن مثل زبان سغدی و غیره که در علفزارها آثار آن پدید آمده است هنوز اشکالات عدیده دارند. سرخ کوتل این اشکالات را از میان خواهد برداشت و مانند متون سغدی و غیره مضامین کتیبه های سرخ کوتل کاملاً فهمیده خواهند شد.

ج: تاریخ مدنیت

برای تقدیر میزان تمدن ملت باستانی دو راه موجود است. یکی مطالعه نوشته ها و آثار ادبی یعنی خلاصه صبغه فکری و دیگر مطالعه شواهد باستان شناسی. پارچه های هنری معماری و هیكل تراشی یعنی بطور خلاصه مظاهر هنری. ادبیات قبل التاریخ باستانی افغانستان متأسفانه بکلی مفقود است ولی خوشبختانه مظاهر هنری موجود است.

پیش از انکشاف سرخ کوتل در افغانستان فقط یکنوع هنر باستانی داشتیم که عبارت از هنر قبل الاسلام یا هنر یونانو-بودائی بوده و مربوط به آثار هنری این مدرسه خرابه های متعددی مخصوصاً در حوزه کاپیسا، ننگرهار یعنی در مناطق چاریکار- بگرام و کابل و جلال آباد موجود است. چنانکه به همین جهت آن مدرسه را مکتب هنری یونانو - بودائی گندهارا یاد کرده اند.

با اساس روش مطالعات عنعنوی، این مدرسه هنری را دو جانبه خوانده اند که در ان یکطرف یونان و طرف دیگر هند دخالت دارد. این نظریه غلط نیست و ذکر دو مثال کفایت میکند:

آبده اعلی معماری مدرسه یونانو- بودائی استوپه ایست که شکل هندی دارد، هیكل تراشی های مدرسه یونانو - بودائی دارای ستون پایه هائی است به سبک «کورنیت» و هیكل هائی دارد پیچیده در خم و شکن یلان. این چیزها پهلوی یونانی آنرا نشان میدهند و هیكل بودا که از اختراعات مدرسه یونانو - بودائی میباشد.

آیا این هنر نیمه یونانی و نیمه هندی چسان تشکل کرده است؟ سری است که هنوز از روی آن پرده برداشته نشده. سلطه یونانی در باختر در حوالی وسط قرن دوم ق.م. از میان رفت. قدیمترین آبده یونانو-بودائی افغانستان احتمالاً از نظر تاریخ از قرن دوم بعد از مسیح تجاوز نمیکند. بنابراین دو یا سه قرن خالیگاهی پیش رو داریم.

موسو فوشه به این جهت هنر یونانو-بودائی را به حقیقت «گندهارا» یاد کرد که سلطه یونانی در آنجا بیشتر دوام کرد و آئین بودائی در آنجا زودتر وارد شده ولی جریان حفریات نظریه وی را ثابت نکرد.

سپس باستان شناسان (ویلر و غیره) آمده و نظریه دادند که هنر یونانو-بودائی هیچ چیزی از یونانی های افغانستان نگرفته و عوامل یونانی که در مدرسه هنری مذکور مشاهده میشود، نقل آثار وارده است که از راه تجارت بحری از امپراتوری رومن واصل شده است. این نوع اشیا در خزانه بگرام (که داشتن آن اسباب افتخار موزه کابل است) به تعداد زیاد موجود است.

شرح چگونگی مبدأ مدرسه یونانو-بودائی بدین نحو به عقیده من محض در یک حصه و فقط در یک حصه آبدات یونانو- بودائی صدق میکند. بطور مثال برخی از عوامل تزئیناتی معماری مانند سر ستون های کورنتی و تعبیه گل ها را بصورت حمایل به مبدأ مذکور نسبت داده میتوانیم. از ین سرستون ها و از ین گل های مجلل صدها

نمونه در آبدات یونانو-بودائی و در سرخ کوتل مشاهده میشود. البته این امر بسیار مهم است و میان تزئینات غیر بودائی و تزئینات یونانو-بودائی حصار سرخ کوتل اختلافی موجود نیست.

عوامل دیگری در بین است که در مظاهر هنر یونانو-بودائی و سرخ کوتل مشترک است ولی یونانی نیستند بلکه شرقی (بابلی) هستند. مثل: کنگره مرتبه دار (که نمونه آن از سرخ کوتل گرفته شده) و یکی از اشکال قدیم شرقی است که از پارس آمده است. این قبیل تزئینات (بشکل سر تیر و دریچه بسته) از تزئینات معموله هخامنشی است (پرسه پولیس - سوز) که متعلق به قرن پنجم ق.م. میباشد. کنگره مرتبه دار مثالی بود که ذکر کردیم و مثال های دیگری هم در بین است و می باید بگوئیم که این صور تزئیناتی ایرانی از خاک های پارس که دور افتاده و ارتباط مستقیمی با هند نداشت نیامده بلکه مبدأ مستقیم آن سرزمین باختر است، آنهم باختر یونانی زیرا پیش از اسکندر از تمام این چیزها در هند اثری نیست.

بدین قرار آنچه در سرخ کوتل مکشوف ساخته ام هنری است دو جانبه که یکطرف یونان و طرف دیگر شرق در آن دخیل است. دخالت این دو هنر را در عالم تزئینات ملاحظه کردیم. وجود آنرا در سبک معماری هم مشاهده میتوانیم: در مصالح تعمیر: دیوارهای خشت خام از روش عنعنوی عمرانی محلی نمایندگی میکند و دیوار و ستون سنگی با نیم رخ یونانی است. در نقشه تعمیر پلان معبد ایرانی است و محوطه یا حویلی بنا یونانی میباشد.

مدرسه یونانو - ایرانی

ملتفت باید بود که مقصد از ایران در اینجا کشوری نیست که با حدود سیاسی امروزی مشخص و معلوم است بلکه مقصد از یک واحد جغرافیائی بسیار وسیع تری است که حدود آن از طرف جغرافیه نگار بزرگ یونانی اراتستن، موجد تسمیه آریانا، داده شده است. در مجموعه واحد خاک های حوزه اکسوس، ارانوج قدیم و مخصوصاً بکتریان حصص اساسی آنرا تشکیل میداد.

به عقیده من مدنیت یونانی ارانی وجه خاصه باختری هم از خود دارد. این نظریه را سه مثال در عالم معماری، هیکل تراشی و شیوه رسم الخط ثابت میسازد. در رخ خارجی دیوار محوطه سرخ کوتل خشت ها ظاهراً معلوم میشوند و شکل تزئیناتی دارند و طوریکه در روش یونانو- رومن معمول بود روی آنها را پلستر نگرفته اند. این روش را بدین جهت خاصه باختر قبول کرده ایم که مبدأ آن خاک های حوزه اکسوس است. روی همین روش باستانی باختری 7-8 قرن بعدتر معماران اسلامی (مهندسان عصر غزنوی) استعمال خشت بدون پلاستر را بصورت یک تحول بزرگ معمول ساختند.

در هیكل ها و مجسمه ها: البسه نه یونانی است و نه پارسی بلکه لباسی است مختص سوارکاران مناطق علفزار، مخصوص مهاجمان خاک های اکسوس. خلاصه لباسی است مخصوص اسکائی ها و کوشانی ها که دو دسته اولی در افغانستان و دسته سومی در پارس وارد شده اند. مثالی که بصورت صریح و بسیار واضح مبدأ باختری را ظاهر میسازد، رسم الخط است. هیچ یک از زبانهای قدیم ایرانی مانند زبان باختری اینقدر موفقانه نوشته نه شده است. در ین زبان یک صوت مخصوصی بود که یونانی فاقد آن بود و آن آواز (شین) است. برای ادای این صوت حرف مخصوصی اختراع کردند. حروف علت یونانی با وضع بسیار صوتی این زبان کمال موافقت نشان داده است. این موافقت در آئینه بزرگ سرخ کوتل به کمال وضاحت دیده میشود.

د: کنیشکا و مدنیت یونانی شده باختر

سرخ کوتل بار اول در سرزمین افغانستان آبدات مشخص مربوط به یک دوره بزرگ عصر کوشانی و متعلق به یک پادشاه بزرگ، کوشانشاه کنیشکا، را به ما نشان داد. آنچه می بینیم مظاهر مدنیت یونانی شده آسیای مرکزی است. در اینجا این مدنیت یکطرف یونانو-باختری ها و جانب دیگر مهاجمان مناطق علفزار اسکائی ها و کوشان ها دخیل اند.

مایلم در ین سرزمین مقدونی ها و یونانی ها را بحیث فاتحان خارجی بشناسیم. حتماً در زمان اسکندر اینها بدین صفت آمده بودند ولی دیری نگذشت که تغییر ماهیت دادند. سپاهستانی که بی زن آمده بودند، اینجا ازدواج کردند و مثال خود اسکندر را آورده میتوانیم که با «روشانه» یا «روشنک» ازدواج کرد. مثال دیگر «نیکاتور» است که با «اپامینه» یکی از شهزاده خانم های باختری ازدواج نمود. از نسل دوم به بعد یونانی ها دیگر یونانی نبودند بلکه یونانو-باختری شده بودند. انتیوکوس اول دومین پادشاه بزرگ سلوسی از طرف مادر باختری بود. به خاطر باید داشت که چون یونانی ها در کمیت کوچک بودند با انجام فتح مغلوب کشور شدند.

تجربه ئی که در خون بشری بعمل آورده ایم متاسفانه در ملاحظه آبدات تاریخی بعمل آورده نمیتوانیم زیرا خود آبدات از بین رفته اند ولی حالا نتیجه آنرا در آبدات اخلاف آنها مشاهده میتوانیم. مدنیت کوشانی را قبل برین هم میشناختیم و خوب میشناختیم ولی بیک شکل موخرتر و اصلاح شده و هندی شده، مانند شکل یونانو-بودائی کاپیسا و گندهارا و قراریکه ملاحظه میفرمائید نظر عنعنوی راجع به این هنر بدون اینکه تصور شود، ناکامل بود زیرا از باختر خبری در میان نبود.

حالا در سرخ کوتل شکل باختری این مدنیت را یافته ایم که شکل اصیل و اصلی آن است و مظاهر آنرا در آبدات یک هنری مشاهده میکنیم که نه برای بودا بلکه برای پادشاه بزرگ و معینی کار کرده است.

آیا یونانی‌ها به سرزمین بکتریان یا افغانستان آینده چه چیز آوردند؟ آنچه ایشان آورده اند عین چیزهائی است که هر جا رفته اند با خود برده اند. مثلیکه در سرزمین گول یا فرانسه آینده یک مفکوره علمی، یک تکنیک عالی، یک هنر زیبا، یک اصول رسم الخط ساده و روشن و خلاصه مدنیت معاصر زمان خود را انتقال دادند.

یونانی‌ها همه این چیزها را با خود به بکتریان آوردند. مردمان محلی میتوانستند یا این چیزها را قبول کنند یا رد نمایند. قراریکه ملاحظه میشود در سرزمین باختر همه این چیزها را به شیوه عصر جدید قبول کردند، نه بصورت تحمیلی و غلامی بلکه خود بخود و آزادانه در آن حق تصرف و تغییر را برای خود باقی گذاشتند. بغرض یادآوری، موضوع رسم الخط را مجدداً ذکر میکنیم و به همین ترتیب وضع هنر و تخنیک را هم تصور میتوانید.

پس اینجا مواجه به یک ترکیبی هستیم که در آن یک مدنیت جدید تازه وارد با یک مدنیت بسیار کهن ملی (همان مدنیتی که بطور مثال زردشت و فرهنگ او را بار آورده است) درآمیخته است. این ترکیب دارای وجه موفقیت بزرگی بود. همین ترکیب چینی که به آئین بودائی ملحق شد، صنعت یونانی بودائی را بمیان آورد که با همین شکل تمام آسیای مرکزی و تمام شرق اقصی را تسخیر کرد.

همین ترتیب در طول مدت 500 سال مدنیت این کشور بود و هیچ تهاجم خارجی از شمال حتی هجوم هن‌های یفتلی ارکان آنرا متزلزل ساخته نتوانست. تنها قدرت فتوحات اسلامی که واجد قدرت مزیدی بود، آنرا از میان برد ولی جایگاه آنرا یک ترکیب کاملاً جدیدی فراگرفت که عبارت است از ترکیب اسلامی که روی اساسات آن افغانستان از آن روزگاران تا امروز زنده و پایدار است.

/ مجله آریانا، سال هجدهم، شماره هشتم، اول سنبله 1339، کابل//نشر مجدد اکتوبر 2011، بنیاد فرهنگی کهزاد/

[1] – این تقسیمات و تبصره‌ها در مورد زبانها در کنفرانس موسیو شلوم برژه بیشتر بر تقسیمات و دانش سابقه استوار میباشد که در دهه‌های بعدی تغییر بنیادی نموده است. جهت بدست آورد معلومات بهتر به «تاریخ ادبیات افغانستان» اثر احمد علی کهزاد و دیگران مراجعه شود.